

بررسی مکتب تربیتی حافظ

دکتر کمال خرازی

«بشوی اوراق اگر هم درس مایی که علم عشق در دفتر نباشد»

نگاه هرکس به تعلیم و تربیت، برگرفته از جهان‌بینی اوست و ما برای تبیین مکتب تربیتی حافظ، باید ابتدا جهان‌بینی او را بکاوییم. حافظ به عنوان یک عارف مؤلف، جهان‌بینی متفاوتی از جهان‌بینی فلاسفه و علمای عصر خویش دارد. جهان‌بینی او مبتنی بر شهود عینی و علم‌الیقین است.

«نه حافظ را حضور درس خلوت نه دانشمند را علم‌الیقینی»

حافظ به آداب ظاهری، درس و بحث، مدرسه و کتاب توجهی ندارد. او پرورش را مقدم بر آموزش می‌داند و آثار او بیش از آن که تعلیمی باشد، تربیتی است. او در پی انسان‌سازی است و مدرسه، کتاب و بحث را قیل و قال می‌داند.

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم در راه جام و ساقی مهر و نهاده‌ایم

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم

«مباحثی که در آن مجلس جنون می رفت

ورای مدرسه و قیل و قال مسأله بود»

«سرای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق

چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست»

حافظ در جست و جوی چشم بیناست. چشمی که بتواند جهان را یک پارچه ببیند و صنع الهی را با تمام وجود، لمس کند. او یک انسان شهودی است و برای شنیدن ندای عشق، سراپا گوش است.

«در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

زان که آن جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش»

«در راه عشق مرحله ی قرب و بعد نیست

می بینمت عیان و دعا می فرستمت»

«به طاعت قرب ایزد می توان یافت علوم انسانی

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ورای حد تقریر است شرح آرزومندی»

«نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد»

حافظ گر چه خود از مفاخر علمای عصر خویش بود و حافظ قرآن و لسان الغیب لقب داشت، ولی به زبان عشق و شهود سخن می گفت و از استعارات و اصطلاحات عرفانی کمک می گرفت. حافظ خود درباره ی حافظ قرآن بودن خویش چنین می گوید:

«ندیدم خوش تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری»

«عشقت رسد به فریاد گر خود به سان حافظ»

قرآن ز بر بخوانی با چسارده روایت»

شعر حافظ در بردارنده‌ی الهامات و حدیث قدسی و هم لطایف حکمی و نکات قرآنی است که در قالب تعابیر و اصطلاحات عرفانی بیان شده است.

امام خمینی (ره) درباره‌ی ابیات عرفانی چنین می‌فرماید:

«از امور مهمی که توجه به آن لازم است و اخوان مؤمنین و مخصوصاً اهل علم باید در نظر داشته باشند، آن است که اگر کلامی از بعضی علمای نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند، به مجرد آن که به گوش آن‌ها آشنا نیست، یا مبنی بر اصطلاحی است که آن‌ها را از آن حظی نیست؛ بدون جهت شرعی رأی بطلان نکنند و اهل آن را توییح و تحقیر نمایند و گمان نکنند که هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال آن‌ها، که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است، برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است، یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجتی شرعی ندارد.»

«به جان دوست قسم» و کلمات از نوع آن‌ها، بیانات قرآن و حدیث

است.

حافظ می‌گوید:

«چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست»

سخن‌شناس نئی جان من خطا این جاست»

بدین ترتیب، وقتی عرفا از می و ساقی و عشق و عاشقی و امثال آن صحبت می‌کنند، منظورشان نفحات قدسی و رحمت خاص ربوبی است که او

بر بندگان خاص خود می فرستد و آن‌ها را از دنیا و مافیها و تعلقات مادی رهایی بخشیده، یکسره متوجه محبوب‌شان می‌کند، حیاتی نو به آنان عطا می‌کند و ظلمت آن‌ها را به نور تبدیل می‌نماید. این همان تعبیر قرآنی است که: «وَسْقَاهُمْ رُبَّهْمُ شَرَابًا طَهُورًا» (الانسان، ۲۱)

حافظ خود، مراتب دست یافته‌ی خویش را حاصل راز و نیازهای شبانه‌ی خویش و ممارست با قرآن و شاگردی و ریاضت و عرض نیازمندی در درگاه ذات احدیت که غنی به ذات است، می‌داند.

«مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول

ز ورد نیمه‌شب و درس صبحگاه رسید»

«حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور»

سال‌ها دفتر ما در گرو صهبا بود

رونق میکده از درس و دعای ما بود

نیکی پیرمغان بین که چو ما بد مستان

هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود

دفتر دانش ما جمله بشوید به می

که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود»

«حافظ جناب پیرمغان مأمّن و فاست

درس حدیث عشق بر او خوان و زو شنو»

بیجا نیست که بزرگانی چون ملا هادی سبزواری، ملا احمد نراقی و

علامه طباطبایی بر تلمذ در مکتب حافظ و بهره‌گیری از معارف او برای طی مراتب قرب ربوبی و چشیدن طعم نفعات قدسی و تخلّق به اخلاق اولیا و پویندگان راه معشوق تأکید داشتند و کلام او را استعاره‌ای از کلام الهی و پیامبران و ائمه‌ی اطهار و بزرگان دین می‌دانستند:

«تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد

خلق را ورد زبان محنت و تحسین من است

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است»

تقدّم تربیت بر تعلیم؛ در ادبیات دینی تزکیه بر تعلیم برتری دارد و حتی علم بدون تربیت، خطرناک معرفی شده است.

قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (اوست که در میان قوم بی‌کتاب (عرب) پیامبری از میان خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد، و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد). (جمعه، ۲)

علم نیز انباشت محفوظات نیست، علم تفکر و غور در اعماق روح آدمی است.

مرحوم مطهری می‌گوید: «علمی، علم است که از سرشت آدمی سرچشمه بگیرد، نه آن چه از خارج فراگرفته شده باشد. زیاد فراگرفتن و استاد دیدن به علم مطبوع نمی‌انجامد. علم مطبوع ناشی از فکر کردن، استنباط و اجتهاد است. کاوش در اعماق روح آدمی است، خودجوشی و ابتکار است.»

مرحوم مطهری بزرگانی چون شیخ مرتضی انصاری، صاحب «جواهر» و آیت الله بروجرودی را مثال می‌زند که تنها سال‌های معدودی را به تلمذ پرداختند و بیشتر عمر علمی آن‌ها صرف تفکر و تعمق و ابتکار شده است.

بدین ترتیب، هدف تعلیم و تربیت، باید رشد قوه‌ی فکری باشد و نه انباشت محفوظات و این منطبق بر آخرین نظریه‌های تربیتی است که رشد ذهن آدمی تنها در برخورد با چالش‌ها و تعمق و کاوش در یافتن پاسخ‌هایی نو به سؤال‌ها پدید می‌آید.

حافظ دیدگاه‌های تربیتی خود را در این غزل خلاصه می‌کند:

«ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی
تا راه‌رو نباشی کی راهبر شوی

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

خواب و خورت ز مرتبه‌ی خویش دور کرد

آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی

گر نور عشق حق به دل و جان تو افتد

بانه کز آفتاب فلک خوب‌تر شوی

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر

کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

از پای تا سرت همه نور خدا شود

در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

وجه خدا اگر شودت منظر نظر

زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی»

اهداف تربیتی حافظ:

با این مقدمه اگر بخواهیم اهداف تربیتی حافظ را جست‌وجو کنیم، باید

مبانی علمی، فلسفی و دینی جهان‌شناسی او را بررسی کنیم:

۱- مبانی فلسفی: گرچه حافظ خود یک فیلسوف نیست و با فیلسوفان نیز سرخوشی ندارد، ولی برای این که مکتب تربیتی او را تفکیک کنیم، ناچاریم معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی مکتب او را تعریف کنیم.

از نظر معرفت‌شناسی، حافظ نگرش شهودی دارد. از قیل و قال فلسفی می‌گریزد و حقیقت را از طریق شهود می‌یابد. نه تنها اعتقادی به بحث و مناظره‌ی فلسفی ندارد، بل که آن را موجب دوری از حقیقت می‌داند و خود ره عشق و شهود را می‌جوید.

«عاشق شو و روزه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی»

«در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل زخم کش و دیده‌ی گریان بروم»

«نقطه‌ی خال تو بر لوح بصر نتوان زد

مگر از مردمک دیده مدادی طلیم

تا بود نسخه‌ی عطری دل سودا زده را

از خط غالیه‌سای تو سوادی طلیم

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ

خیز تا از در میخانه گشادی طلیم»

از نظر هستی‌شناسی، حافظ معتقد به فطرت، سرنوشت محتوم و تقدیر

الهی برای انسان است، او می‌گوید:

«برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
 که ندادند جز این تحفه به ما روز الست»
 «آن چه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم
 اگر از خمر بهشت است و گر از باده‌ی مست»
 «در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آن چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم»
 «که ای عزیز کسی را که خواری است نصیب
 حقیقت آن که نیابد به زور منصب و جاه
 به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
 گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه»
 «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد»
 از نظر انسان‌شناسی، حافظ انسان را رو به تکامل، مسؤول، آزاد و دارای
 فعالیت‌های عقلی، دآوری اخلاقی و زیبایی‌شناسی و تسلط بر نفس می‌داند.

«بده ساقی آن می که شادی دهد
 به پاکی او دل گواهی دهد»
 (ساقی‌نامه)

«میم ده مگر گردم از عیب پاک
 شرابم ده و بوی دولت بین
 بر آرم ز عشرت سری زین مفاک
 خرابم کن و گنج حکمت بین
 بینم در آن آینه هر چه هست
 هم او می‌گوید:

«تو نیک و بد خود هم از خود بدان
 چرا بایدت دیگری محتسب»
 (قطعه، ش ۱۳)

«جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی»

«سعی نابرده در این راه به جایی نرسی

مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر»

«قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند

ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس»

از نظر ارزش شناسی، حافظ به هماهنگی با طبیعت و آفریده‌ی خداوند معتقد است و راه تکامل را در همراهی و هماهنگی با آن و هم حسی و هم دلی و همراهی و هم دردی و گذشت از مخلوق خدا می‌داند. انسان بیگانه با مخلوق خداوندی نمی‌تواند راز خلقت را درک کند.

«بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر

چه وقت مدرسه و بحث کشف کشف است»

«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا»

«بر تو خوانم ز دفتر اخلاق

هر که بنخراشدت جگر به جفا

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

(قطعه ۴۱)

«رفیقان قدر یکدیگر بدانید چو معلوم است شرح از بر نخوانید

مقالات نصیحت گو همین است که سنگ انداز هجران در کمین است»

(مثنوی)

۲- مبانی دینی: از نظر مبانی دینی حافظ بر تجربه‌ی دینی تأکید دارد و آداب

دینی را فرع می‌داند. از واعظان و عالمان بی‌عمل، زهدفروشان و کسانی که دین را وسیله‌ی معیشت خود قرار داده‌اند، سخت انتقاد می‌کند.

«باده‌نوشی که در او روی و ریایی نبود

بہتر از زهدفروشی که در او زهد و ریاست»

«واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

گویا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند»

«فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد

که می‌حرام ولی به زمال اوقاف است»

«تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایندش»

او جاذبه‌ی الهی را منشأ جذب مردم، و رابطه‌ی عاشقانه را بستر تجربه‌ی

دینی می‌داند:

«چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مست را
 که کس آهوی وحشی را ازین خوش تر نمی گیرد»

«تلقین درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی کنم»

۳- مبانی علمی: از نظر علمی، آن چه در سلامتی و تعادل روانی فرد نقش محوری دارد، با معنا بودن حیات اوست و این تنها از طریق تکیه گاهی امکان پذیر می گردد که اهرم وجودی او حول آن بچرخد و به تعادل برسد. این تکیه گاه به زندگی فرد معنا می بخشد. دین، چنین نقشی را بازی می کند. اریکسون از روان شناسان برجسته ی متأخر، معتقد بود که نقش دین در زندگی انسان هم چون نقش مادر در رشد و حیات کودک است و همان گونه که مادر تکیه گاه کودک است و کودک با اتکا به مادرش و گردش حول او مراتب رشد خود را طی می کند و حیات برای او با معنا است، فرد بالغ نیز با اتکا به یک استوانه ی معنوی و گردش حول کعبه ی وجود الهی به حیات خود معنا می بخشد و تعادل خود را به دست می آورد و در جهت ظهور و بروز استعدادهای نهفته ی انسانی خویش گام بر می دارد. این ستون و تکیه گاه از یک نوع و یک جنس نیست؛ «الطرق الی الله، بعدد النفوس الخلاق»

باید دید کدام راه عامل تر است و متناسب با شناخت فرد از هستی معنا بخش تر است. انسان می تواند در مراتب وجودی خویش مراحل شناختی مختلفی را طی کند و از خاک تا برتر از ملک پرآن شود. آن کس که فقط به ماده می اندیشد و حتی اگر خداپرست است، از ترس آتش خداپرست است با آن کس که با تمام وجود به ذات ربوبی می اندیشد و خود را سیراب از کوثر رحمت الهی می یابد و خداپرستی او نه از روی ترس، بل که از سر عشق و آزادگی است، یکسان نیست.

حافظ (علیه‌الرحمت) مراتب عرفانی را تا آن حد طی کرده بود که در عالم چیزی جز خدا نمی دید. در شادی‌ها و زیبایی‌های زندگی، تنها خدا را می دید و در دشواری‌های روزگار نیز تنها خدا را می دید. تکیه‌گاه او خدا بود و عشق به خداوند، عمود معنا بخش حیات او بود. خود را هماهنگ با طبیعت و شناور در نظام خلقت می یافت و هم‌دلی و هم‌حسی با مخلوق خدا را عبادت می دانست. چه طور ممکن است چنین انسان والایی، هنوز در قید شراب ظاهری، زیبایی مادی و جاه و مکتب دنیوی باشد؟!

او شرابی را چشیده بود که پیامبران از آن سیراب می شدند و آن گاه سرمست از عشق خداوندی به هدایت مردم می شتافتند. حاشا و کلاً که بتوان حافظ را انسانی مادی و اسیر هوای نفس و معتاد به شراب انگور و مه‌رویان زمینی دانست. روحش شاد و مکتب تربیتی اش هم چنان پر رونق باد.

«بنیاد هستی تو چو زیر و زیر شود

در دل مدار هیچ که زیر و زیر شوی

گر در سرت هوای وصال است حافظاً

باید که خاک درگه اهل هنر شوی»